

تحولات غزل امروز

معنی غزل را به این ارزش و بیان نیز شماری کنیم که کیفیت عشق و جذبات عاشقانه و دل بستگی شاعران در آرزوی و شیفتگی با هر چیزها که هست و همین سبب مای توانیم که غزل را صنف جداگانه در زبان فارسی و ادبیات دنیا بشمار آوریم. زیرا که جوش عشق که سرچشمه جوشش این نوع شعر است. از روزگار آفرینش آدمی با او همراه بوده است. درین باره هیچ شک نیست که سرودهای دهقانه و دیگر نوع ادب گذشته زبان ماست. خوبیهای شعر گذشته را با آرامی تو نیم باز باز یافت کنیم و این چیز در جای خود بسیار ارزش دارد.

شعر این روزگار بخصوص غزل در جنبه های صوری و معنوی تحولاتی می پذیرد که در همه جهان برگزیده است و از نظر گاهبایی قابل انتقاد. از دیدن خیال و اوج تفکرات شاعرانی مثل صائب تبریزی برخوبی و رعنائی غزل این زمان می افزاید ولی از جهت لفظی و پیوستگی های کلی معنی غنائی و غرامی در غزل می کاهد.

پس از عهد صفوی غزل رو بزوال می افتد که دیگر برای اهل ادب هم لایق ادا رک نیست و معانی ذهنی شاعران به حدی دور از ذهن و بیرون از فهم است که یک

بیت را با چندها بار خواندن نمی توان درک کرد. مثل شعرهای بیدل دهلوی که این اندیشه‌های و فکرهای دور از ذهن و خیال بانی ناپسند است.

غزل در دوره قاجاریه و اندکی پیش از آن بزبان سعدی و شعر او قریب است ولی چهره تابناکی ندارد. غزل امروز که هم یک صنف برگزیده بشمار میرود و به رویش قدیم یک بنای نوساخته است. از لحاظ معنی و دورانیشی این نوع شعرها بسیار پرکشش اند و دیده می شود که این سخنان زیاد صریح و روشن است. اکثر و بیشتر سخن سرایان سعی نموده اند و ادب گذشته را زیاد پراثر و پرکیف ساخته اند.

درین مقاله سعی کردیم تا برگزیده غزل چند شعرای مشهور جدید فراهم آوریم. در نظر ما دو گروه اند اول آنها که اکثر کارشان در شیوه و پذیرای دیگری معلوم شده است و غزل در تحت کار آنهاست و دوم آنها که باهمه خوبی در جهان غزل سرایی و مجموعه کلام دارند ولی زیاد دیوان ندارند که از وی شادمانی یافته شود ولی آنها بنوع دیگر شتاری شوند. در نظر مفکران و دانشمندان که شعر جدید فارسی را به لحاظ فکر عمیق تحقیق می کنیم و این معلوم است که سخنی درباره شعر جدید ذکر کرده ایم تا چه حد درست و سالم است و امید داریم که اگر قدری کمی باشد آن را آینده کامل کنیم. نامور شعرای جدید که یکنواخت غزل سرای کردند باین قرار اند.

فرهاد علی اشتری در غزل موسوم به "خنده و گریه" احساس پر جوش و پرکشش را

بدین صورت اظهار کرده است.

از ناز چه میخندی بردیده که میگرید

این دیده زمانی نیز خندیده که میگرید

چون دیده ترا سرمست از باده اغیاری
در خون خود از غیرت غلطیده که میگرید
تنه‌ها از این مردم صد روی و ریادیده است
از مردمک خود هم بد دیده که میگرید
لب نیک و بد دنیا ناخوانده که میخندد
چشم آخر هر کاری پائیده که میگرید
صد داغ نغان دارد این سینه که می سوزد
صد گونه بلا دیده ت این دیده که میگرید

چنانکه لفظ خنده و گریه در کشمیر چنان رواج یافتند که معلوم می شود که لفظ بازبان
کشمیری آمیخته شده است. در غزل واژه های دیگر مثل سرمست، خون، نیک و بد،
دنیا، داغ، سینه و بلا هم با واژه کشمیری در معنی یکسان اند. لذا سماج که ما امروز داریم هم با
این اثرات خالی نیست و کیفیت غزل بهر گونه یکسان نظری آید.

غزل دوّم موسوم به "گل حسرت" که احمد گلچین معانی نوشته است به این قرار
است.

منم که کشته ای بیداد عهد خویشتم
غریب اگر نشماری غریب در وطنم
لب از بخنده چو گل وانی کنم ز آنست
که همچو غنچه پر از خون دل بود دهنم
گناهکاریم این بس که پیش یار عزیز

به پاکدامنی یوسف است پیرهنم
ز عمر هر نفسم بر مراد بلهوسی است
دی نمیکذارد بر مراد خویشتم
چگونه حسرت گل از دلم رود
چنین که چون گل حسرت، غریب این چمن م ۴

کیفیتی و وارداتی که در این نظم بیان شده است این است که منم کشته می شده
بیداد عهد خودمان است و واژه غریب، وطن، گل، غنچه، عزیز، پاکدامن هم اهمیت دارند
که روح این ناحیه را تر و تازه کرده اند و بان مطالب که در نظم پیوسته اند هم با آن تر و
تازگی را فروغ داده اند.

غزل سوموسوم به "پریشان" که احمد گلچین معانی رقمطراز کرده است به این

طرز است -

ایا صیاد، شرمی کن، مرنجان نیم جانم را
پر و بالم بکن، اما مسوازن آشیانم را
گمردن بسته نی چون رشته و برپای زنجیرم
مروت کن، اجازت ده که بکشایم دهانم را
به پیرامون گل از بس خلیده خار برپایم
بود خونین بهر جای چمن بینی نشانم را
ز زخمهایی دلم خون شد، ندارم محرم رازی
که بنویسد برای دوستداران داستانم را

من بیچاره آنروزی بقتل خود یقین کردم
که دیدم تازه با گرگ الفتی باشد شبانم را
چو لاهوتی بجان منت پذیرم تا ابد آنرا
که با من مهر بان سازد بت نامهر بانم راه

این غزل سوم بعنوان سازش که صدای دلسوز را پرخروش کرده است که واژه
مثل گردن، زنجیر، اجازت، خار، خونین، چمن، قتل، مهر بان و جز آن دلیل می کند که
مقصد اینست که زنجیر در گردن بسته است و چمن خونین رنگ شده است و بجا گفته است
که من بیچاره بقتل خود یقین کردم و دیدم که دوستی من روان بود.

غزل چهارم موسوم به "کتاب پریشان" که احمد گلچین معانی نوشته است به
این گونه است -

امید زیستنم دیدن دوباره ی تست
قرار بخش دلم تاب گاهواره ی تست
توای شگوفه ی ایام آرزومندی
بمان که دیده ی من روشن از نظاره ی تست
نگاه پاک توام صبح آفتابی بود
کنون چراغ ششم چشم پرستاره ی تست
به یک اشاره مرا قوت پریدن بخش
که مرغ بسته ی دل رام یک اشاره ی تست
به پاره کردن اوراق هر کتاب مکوش

دلم کتاب پریشان پاره می تست
شعی نماند که بی گریه ام به سر فرسید
زلال اشک پدر برق گوشواره می تست
دلم چو موج به سری دود زبیم زوال
کناره ای که پناهنش دهد کناره تست
نخسته "پویک" من ای یگانه کودک من
امید زیستنم دیدن دوباره می تست

این غزل موسوم به کتاب پریشان است. کتاب پریشان عکاسی سراسر جهان نموده است و شگوفه‌ی ایام آرزو مندی دارند و تمنا دارد که از یک اشاره مراقوت پریدن به بخشند و نیز به پاره پاره کردن اوراق هر کتاب کوشش نباید کرد زیرا که دل من که کتاب پریشان است و این کتاب از دست شما پاره پاره شده است و برای کودکان امیدوار هست که زندگی ایشان بار دوم خوشحالی یابد. این چیز که در سراسر جهان موجود است لذا ناحیه کشمیر از آن جدا نیست و حالت این مردمان که وابسته به خیالات عالی شان اند و هر گونه سعی می کنند که اطوار این گونه فکر را از سر نو زنده کنند زیرا که آرزوی و تمناهای ایشان ازین لحاظ دوری ندارند.

محمد حسین شهباز در غزل سه تار چه کیفیت بیان کرده است و پهلور آه و فغان
ناله وزاری را آهنگ داده است و بدینگونه تفصیل نموده است.

ناله بحال زار من امشب سه تار من
این مایه‌ی تسلی شمای تار من

ای دل ز دوستان وفادار روزگار
جز ساز من نبود کسی ساز گار من
در گوشه ی غمی که فراموش عالم است
من غمگسار سازم و او غمگسار رمن
چون نشترم پدیده خلد نوشونده ماه
یادش بنخیر، خنجر مشرگان یار من
اختر بخت و شمع فرومرد و همچنان
بیدار بود دیده ی شب زنده دار من
من شاهباز عرشم و مسکین تذر و خاک
بختش بلند نیست که باشد شکار من
جز خون دل نخواست نگارنده ی سپهر
بر صفحه ی جهان رقم یادگار من
من شهر یار ملک سخن بودم و نبود
جز گوهر سرشک در این شهر، یار من

درین نظم شهر یار نوشته است که سه تار من امشب بحال زار من می نالد و من به
این وسیله خود را تسلی داده ام.

ای دل من ز دوستان وفادار روزگار درین جایج کس سازگار من نیست سوای
ساز من که دارم. در یک گوشه غمی که در آن عالمی را فراموش کردم لذا من غمگسار سازم
هست و او غمگسار رمن است.

ستارگان مختلفه و شمع هم فرو مرد - همچنان ولی در آن کیفیت دیده من بیدار بود
شب از من زنده بود - اصلاً من شاهزاده عرش هست و سکین تذر و خاک بخت من بلند
نیست که آینه شکار من باشد پیکر سوای خون دل دیگر هیچ چیز نخواست زیرا که بر صفی
و نیا یادگار من موجود است - من شهر یار ملک سخن بودم و هیچ یار در این شهر جز گوهر مر شک نه
بود -

غزل ششم از محمد قهرمان که موسوم به "همزاد" است - درین غزل نو شاعر این
چنین وضاحت نموده است -

دل آزرده ام از این ستم آباد گرفت
نتوان داد مرا ز تنه منم بیداد گرفت
مخو پرواز شرارم که به یک چشم زدن
از عدم آمد و راه عدم آباد گرفت
شوق بسیار و سحر دور و تنگیابی کم
شمع ما را که تواند به ره باد گرفت؟
خوشتر از باغ بهشت است بیابان عدم
رهروی را که دل از عالم ایجاد گرفت
گرچه دل سنگ صبورست ز غم دارم بیم
که به قصد دل من پنجه ز فولاد گرفت
گردن از دور کشیدیم ولی سود نداشت
چرخ زد تیشه و جا بر سر فرهاد گرفت

از خموشی نفسم تنگ شدای همنفسان
چند برسینه توانم ره فریاد گرفت
غنچه خون خوردن پنهان زد دل من آموخت
گل پریشان شدن از خاطر من یاد گرفت
با غم عشق دگر هیچ نکرد از من یاد
دل میان من و غم جانب همزاد گرفت ۸

درین غزل واژه پراثر و پرکیف این نوع آمده است مثل آزرده ستم آباد،
بیداد، محو پرواز، عدم شکیبائی، باغ بهشت، ایجاد، فولاد، سود، همزاد و جز آن -

دل آزرده مرا از این ستم آباد شد یعنی دل غمگین مرا با ستم ها پر بار شد و مرا از این
همه بیدادها رهائی ممکن نیست - شوق مرا افزون ولی امید بسیار کم نظری آید و به هیچ
صورت مایع خود را به ره بادمی تو نیم گرفت - معنی این است که مادر تاریکی بسته شدیم
لذا از باغ بهشت زیاد لایق تر بیابان است - ای دوستان و رفیقان از خاموشی نفس
مرا تنگ شده است و تا کی برسینه این آه و فریاد را بسته کنم - اصلاً این غنچه که خون خورده
است این همه از دل من آموخته است - این همه گل که پریشان شدند این همه از یاد من
فراموش شدند - او از من بدون غم عشق هیچ چیز یاد نکرد - این دل مرا از جانب همزاد مرا
غمگین شده است -

۱ شعر چیست؟ از هر کس پرسید شعر چیست به بدیهه جواب می دهد "نثری است که وزن و قافیه داشته باشد" این تعریف این قدر بدیهی به نظرمی رسد که کمتر کسی در پی آن برمی آید که تعریف جامع تر و دوست تری برای شعر بجوید، به لحاظ همین تعریف است که در عرف عام، الفیه ابن مالک و نصاب الصبیان فراهمی بادکش ترین غزل حافظ از یک جنس شمرده می شود و همه را "شعر" می خوانند.
(از شعر و هنر - دکتر پرویز ناتل خانلری - ص ۱۶۷)

۲ صفویها اصلاً از اولاد امام موسی کاظم برادر کوچک اسمعیل اند. خاندان صفوی تا چندین پشت در اردبیل اقامت و محبوبیت خاصی داشتند بخصوص یکی از افراد خانواده ملقب به شیخ صفی الدین که این سلسله نام خود را از وی گرفته اند. مقامی بس ارجمند داشت و بعد از وپسرش صدرالدین همام مقام و اعتبار دارا بوده است. امیر تیمور از شیخ صدرالدین ملاقات کرده و به شیخ گفت تا از او تقاضائی کند. صدرالدین درخواست نمود تا اسرای ترک را که از دیار بکر آورده بودند آزاد سازد. امیر تیمور تقاضای او را پذیرفت و چون اسراها یافتند همه به حلقه مریدان صدرالدین و بعدها هزاران نفر از فرزندان همین اسرا به گیلان مهاجرت نمودند و بالاخره خانواده صفوی را سلطنت رسانیدند. ص ۳۲۶ از تاریخ ایران تالیف - ژنرال سرپرسی سایکس - ترجمه آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی - با ۴۸ گراور - جلد دوم -

پادشاهان صفوی باین ترتیب بر ایران حکومت کرده اند -

نام	جلوس
شاه اسماعیل اول	۲ رمضان ۹۰۷ هـ - ۱۵۰۱ م
شاه طهماسب اول	۱۹ رجب ۹۳۰ هـ - ۱۵۲۳ م
شاه اسماعیل دوم	۲۷ جمادی اول ۹۸۳ هـ - ۱۵۷۶ م
شاه محمد خدابنده	۳ ذی حجه ۹۸۵ هـ - ۱۵۷۸ م
شاه عباس اول (بزرگ)	۱۵۸۷ هـ - ۹۹۶ م

شاہ صفی اول (نور شاہ عباس)

۱۰ جمادی اول ۱۰۳۸ھ - ۱۶۲۸م

شاہ عباس دوم

۱۳ صفر ۱۰۵۲ھ - ۱۶۴۲م

شاہ سلیمان اول (شاہ صفی دوم)

۳ ربیع ثانی ۱۰۷۷ھ - ۱۳۶۶م

شاہ سلطان حسین اول

۱۳ ذی حجہ ۱۱۰۵ھ - ۱۳۹۴م

بحوالہ سیاست و اقتصاد عصر صفوی - اثر

باستانی پاریزی

محمد ابراہیم - ص ۱۲ -

۳ غزل معاصر ایران - بہ اہتمام محمد عظیمی - (ص ۲۰)

۴ غزل معاصرین ایران - بہ اہتمام محمد عظیمی (ص ۳۵۱)

۵ غزل معاصر ایران - بہ اہتمام محمد عظیمی (ص ۳۹۰)

۶ غزل معاصر ایران - بہ اہتمام محمد عظیمی - (ص ۴۶۲)

۷ غزل معاصر ایران - بہ اہتمام محمد عظیمی - (ص ۲۲۳)

۸ غزل معاصر ایران - بہ اہتمام محمد عظیمی - (ص ۳۱۷ - ۳۱۸)

